

تولید فیلم از این ۱۲روز



ابراهیم عمران

روزنامه‌نگار

چه مدیومی می‌تواند تجاوز تسم بی‌بی به سرزمین ایران را به خوبی شرح و تفسیر کند و از طرفی این قدرت را داشته باشد که طوری این انگاره را برای مخاطب نمایان سازد که تا سال‌ها بعد هم بتوان آن را مرجع و مدخل مناسبی دانست. بعد از جنگ هشت ساله ایران و عراق این سینما بود که به کمک آمد تا حافظه ایرانیان فراموش نکند چه بر سر این جغرافیای کهن آمد. فیلم‌های حماسی ساخته شد. گاهی هم وقایع رخ داده‌شده در جنگ که عینیت آن مورد وفاق همگان بود، رنگ پرده سینما به خود دید. دوره‌ای هم سینماگرانی آمدند و از زوایای دیگری به جنگ نگر بستند. گوشه‌هایی که موارد پسا جنگ و آسیب‌های آن را نشانه می‌رفت. همه و همه اما در نقطه‌ای مشترک بودند و آن حفظ یادمان جنگ و جان‌فشانی‌های نسلی از ایرانیان تکرارناشدنی بود.

این‌بار بعد از چند دهه، اسرائیل آتش افروز جنگی شد که می‌توان پس و پیش آن را در قصه‌های سینمایی قوام داد. داستان‌هایی که از دل واقعیت پدید خواهند آمد. طولانی‌شدن جنگ ایران و عراق و نوع مواجهه سینماگران با آن در دوره خودش، شاید همه توان در آن زمان می‌بود و چاره‌ای هم جز آن نمی‌بود در بیان سینمایی‌اش. چه که نیاز بود این هشت‌سال به نوعی منایسی‌اش حفظ می‌شد. اینکه اما باتوجه به تجربه آن جنگ و سینمایی که رو به جلو حرکت کرده؛ می‌توان از دریچه‌های دیگری به این تجاوز ۱۲ روزه نگریست. سینمای اجتماعی ایران این توان را دارد که ژانر جنگی را هم ذیل خودش تعریف کند. همان‌طور که نوع جنگ‌آوری آن دوران تفاوت بسیاری با سستیهای مدرن این زمان دارد؛ نوع به نمایش در آوردن کینه‌توزی‌های دشمنان این خاک نیز به‌حتم باید از زاویه مناسبی نگریسته شود.

به‌حتم فیلم‌نامه‌نویسان و رصدکنندگان اجتماعی و هنری ایران‌زمین این توانایی را دارند که قصه‌های رئالی از دل آن درآورند. داستان‌هایی که حتی بتواند مخاطب بین‌المللی را هم جذب کند. باتوجه به نوع دیپلماسی ایران و تلاش‌هایشان برای استیقای حق مردم؛ طی این چندماه دولت پرنشکیان، این توان وجود دارد که نوع خاصی از فیلم‌های ایرانی در دو ژانر جنگی و اجتماعی ساخته شود. فیلم‌هایی که قاطبه مردم ایران در آن نشان داده شود. آسان که این ۱۲روز همگان شاهد بودیم که نوع خاصی از وطن‌دوستی دوست‌داشتنی، همه وجودمان را تسخیر کرده بود. سینما این قابلیت را دارد که بتواند با تولید آثار واقعی از روحیات ایرانیان، چهره دیگری از ایران بزرگ‌مان را به جهانیان نشان دهد. عمق راهبردی کشور در مباحث نظامی و سیاسی که راهگشای بسیاری از مسائل در حال حاضر است؛ این قدرت را در سایر پارامترهای اجتماعی نیز دارد که به کمک آید. تیم جنایتکار بی‌بی اسرائیل شاید بتواند در خفا و آشکار دست به کشتار انسان‌ها بزند ولی این قدرت را ندارد که واقعیت‌های ملموس بعد از هفت اکتبر را آن‌گونه روایت کند که خود می‌خواهد. سینمای ایران می‌تواند از این فرصت بهره‌ها ببرد. فرصت‌ها را دریابد. زبان بصری سینما این توان را دارد که آثاری خلق نماید که در عین واقعیت بتواند حقایث برخی مسائل را روشن نماید. برای تولید این آثار نباید وقت‌کشی کرد. حتی می‌توان فراخوان‌هایی داد. هر که دستی بر قلم دارد، می‌تواند از زاویه دید خودش سناریوهایی خلق نماید. تلفیق سینمای جنگ با تم اجتماعی می‌تواند این مهم را به سرانجام خوبی برساند. منوط به اینکه کمی درها بازتر شود. سلیقه‌ها حکم نراند. تا در پرده آن تصویری حک شود از حمله اسرائیل به ایران که در یادها به یادگار ماند. میزانشن و دکوپاژ این‌گونه از سینما فقط جنگنده‌ها، موشک و پهپاد نیستند؛ صحنه اصلی این فیلم‌های احتمالی مردمانی هستند که نام و یادشان باید در درازنای تاریخ این کشور جاودان بماند...

سینما و جنگ

به این جایگاه برسیم.

بالاخره یکی از جوهی که باعث انسجام اجتماعی ایرانیان شده، همین ماجرای شهادت امام حسین(ع)

و مراسم عاشورااست. این مراسم و این شخصیت، دارای نگاهی متعالی است. اگر این نگاه، به‌صورت اصیل‌اش در جامعه مطرح شود، مردم را برمی‌انگیزاند و به آن‌ها شخص می‌بخشد و حیات می‌دهد. این برای من بسیار جذاب است. بنابراین داستان حسین‌بن‌علی، هم برای من جنبه فردی دارد، هم جنبه‌ی هویتی، تاریخی و اجتماعی.

«در میان آثار هنری‌ای که از واقعه عاشورا و شخصیت امام حسین(ع) دیده‌اید، کدام اثر در ذهن‌تان ماندگارتر بوده و آن را برجسته‌تر می‌دانید؟ چه در سینما، چه در کتاب‌هایی که مطالعه کرده‌اید یا فیلم‌هایی که ساخته شده است.

راستش را بخواهید، فیلم‌های مذهبی - چه درباره امام علی(ع) باشد، چه امام حسن(ع)، امام حسین (ع)، چه مختار و... - بیشتر باعث عصبانیتم شدند تا علاقه. بسیاری از این ساخته‌ها با متون تاریخی در تعارض هستند. حتی کار آقای میرباقری درباره امام علی(ع) که از همه‌شناخته‌شده‌تر است، از نظر من بدترین بود؛ یک کاریکاتورتوهین‌آمیز!

تنها اثری که بر من تأثیر گذاشته و هنوز هم گهگاه آن را می‌بینم، فیلم «روز واقعه» است که فیلم‌نامه‌اش را بهرام بیضایی نوشته است. البته نسبت بهبخش‌های این فیلم به‌خصوص صحنه‌های پایانی‌اش حس خوبی ندارم اما فکر می‌کنم اصل داستان و گفت‌وگوهایی که در آن مطرح می‌شود، خصوصاً مباحثی که میان رهبران قبایل شکل می‌گیرد و صحبت‌هایی که زید مطرح می‌کند، بسیار جذاب است. این بهترین اثری است که دیده‌ام و واقعاً آن را دوست دارم. بقیه آثار را نمی‌پسندم و کاش چنین آثاری اصلاً ساخته نمی‌شد. فکر می‌کنم اگر یک کارگردان ماهر و عمیق با امکانات مناسب، همین داستان کتاب را به یک فیلم‌نامه سینمایی تبدیل کند و بدون دخالت دیگران بسازد، به اثر درخشانی تبدیل می‌شود.

«شما در مصاحبه با اپنا در باره همین کتاب گفته‌اید: «چه عده‌ای دوست داشته باشند و چه دوست نداشته باشند، امام حسین(ع) نماد معنویت و اخلاق ملی ماست و از این جهت یکی از عناصر قدرتمند هویت ملی ما ایرانیان محسوب می‌شود. همان‌طور که عیسی مسیح(ع) در روسیه از طریق کلیسای ارتدوکس به بخشی از هویت روسی تبدیل شده است. مسیح کلیسای پروتستانی در آمریکا نیز کم‌وبیش چنین نقشی دارد. در آن کشورها کسی نمی‌گوید هویت ملی ما چه ربطی به یک جوان یهودی اهل ناصره و زاده در بیت لحم دارد؟ در اینجا اما چون با سرشت ادیان آشنایی وجود ندارد، مسائل نژادی و زبانی را در این زمینه به میان می‌کشند که البته عده‌هاش در واکنش به وضع موجود است.» با حرف شما مواضع ما به نظر می‌رسد هنوز بخش زیادی از جامعه گره‌ای بر زلف حسین و واقعه عاشورا دارند و آنها‌که تاکید زیادی بر جدا کردن این واقعه و شخصیت حسین‌بن‌علی از کرل‌با دارند، اقلیت اما باصادی بلندند. نظر شما چیست؟ و آیا در نهایت می‌توان وضعیتی را پیش‌بینی کرد که از این واقعه سیاست‌رایی شده باشد و حسین کاملاً مردمی شود؟

از یک نگاه کلی، بدبختی بشر این است که در هر عصری، صاحبان انواع قدرت - چه سیاسی و چه مالی - از اصیل‌ترین ارزش‌های انسانی سوءاستفاده می‌کنند و آنها را در خدمت توجیه‌با تداوم سلطه خویش درمی‌آورند. آیا مفهومی شریفت‌ر از عدالت سراغ داریم؟ اما آیا از این واژه، مفهومی مظلوم‌تر در تاریخ سراغ داریم؟ هیچ ظالم و مستبدی در تاریخ ظلم و استبداد خود را تحت عنوان بی‌عدالتی مطرح نکرده، بلکه آن را عین عدالت جازده و معرفی کرده است! خود همین کتاب شما بحث‌های عیدالله‌بن‌یاد با مسلم و زینب را ببینید! مدعی است که حسین علیه عدالت، دین و اراده خداوند شورش کرده و «حق با یزید است»! به‌هر حال اینکه مفاهیم و موارث شریف تاریخی مورد سوءاستفاده قرار گیرند، امری مرسوم و بنا به سرشت بشر حتی طبیعی است، چون با استفاده از مفاهیم و موارث منفی و بدنام که نمی‌شد سر مردم کاره گذاشت!

یک انسان عاقل، اما تحت آثیر سوءاستفاده‌ها قرار نمی‌گیرد.

می‌کوشد تا به جوهر حقیقت در هر مورد دست یابد و بعد دآوری کند. وقتی ما حسین را نماد معنویت، اخلاق و بخشی از هویت ملی جامعه ایرانی معرفی می‌کنیم منظور این است که او برای

منازعات سیاسی روزمره بر سر قدرت و ثروت قرار دارد و هر نوع سوءاستفاده‌ای از مقام، اعتبار و اصالت او محکوم است. بدبختانه

در جوامع عده‌ای دنبال سوءاستفاده از موارث معنوی در جهت امور مادی و دنیوی خود هستند و عده‌ای هم در واکنش به آن،

دچار کوررنگی می‌شوند و چون توان تفکیک ندارند، به اشتباه می‌افتند و اصلی یک فضیلت معنوی یا ملی را رانی می‌کنند که

این باعث تضعیف هویت جمعی و تاریخی یک ملت می‌شود.

این رویداد در زمان دولت پهلوی هم به شکل و صورت دیگری اتفاق افتاده بود. چون دولت پهلوی بر ایران باستان تکیه فراوان داشت و خود را ادامه‌دهنده سلوک کوروش کبیر معرفی می‌کرد، عده‌ای از مخالفان او به‌خصوص در بین افراد مذهبی و حتی چپ، نسبت به کوروش بدبین شده بودند و میراث او را انکار یا تحقیر می‌کردند! گویی از نفی و تحقیر کوروش خیری به کشور و هویت تاریخی ما می‌رسید. این داستان پس از انقلاب درباره موارث دینی اتفاق افتاده است. بر خ‌خی با نفی میراث معنوی اسلام یا علی و حسین به‌زعم و هم‌آلود خودشان می‌خواهند به آنچه خلوص تمدن ایرانی می‌نامند، کمک کنند حال آنکه اگر درک عمیق‌تری از روند تطور ملت‌ها در تاریخ داشتند، باید می‌دانستند که این قطع کردن بخشی از ریشه‌های هویتی و معنوی قوم ایرانی است.

زیادی هم دارند، به لحاظ تاریخی قابل استناد است؟

هیچ‌یک از دیالوگ‌ها را از خودم درنیاورده‌ام، بلکه از منابع موجود برگرفته‌ام. این دیالوگ‌ها در چند منبع معتبر تکرار شده‌اند. البته همان‌طور که شما هم می‌دانید تاریخ، علمی نیست که بتوان با قطعیت کامل در خصوص صحت تمام جزئیات آن سخن گفت. فیلمی از آن دوران باقی نمانده تا بتوان صحت وقایع را مستقیماً سنسجید؛ نهایتاً باید به شواهد و نقل‌هایی تکیه کنیم که در همان زمان توسط افراد مختلف ثبت شده‌اند.

برای مثال، در مورد مذاکرات سه‌شبه عمر سعد و امام حسین، اطلاعاتی در دست نیست. اما در موارد دیگر گاهی خود فرد موضوع را نقل می‌کرده، گاه ناظر ثالثی حضور داشته یا یک محقق می‌رفته و نقل قول‌های موجود را مقایسه و جمع‌آوری می‌کرده است. ظاهراً محققى مانند ابومخنف این کار را کرده است. این مسئله در تمام پژوهش‌های تاریخی وجود دارد. حتی امروز هم، با وجود فناوری‌های ارتباطی مدرن، باز هم در نقل قول‌های سیاسی دقت لازم صورت نمی‌گیرد. بنابراین باید تاریخ را دانشی نسبی دانست و براساس شواهد باقی‌مانده داوری کرد.

«یعنی معتقدید ضرورت داشته که دیالوگ‌ها را در روایت‌تان آورده‌اید؟

اصل ماجرا کار همین دیالوگ‌ها هستند، چون افکار شخصیت‌ها را روشن می‌کنند. این‌ها همان چیزهایی هستند که در متون تاریخی آمده‌اند و مبنای روایت را شکل می‌دهند.

«الان نسبت شما با «حسین وارث آدم» و «تشیع علوی و تشیع صفوی» چیست؟

ببینید، من از مرحوم شریعتی تأثیر پذیرفتم؛ تأثیر عمده‌ای نیز داشت. در آثار او نوعی ایدئالیسم سیاسی، برانگیختگی عاطفی و شور انقلابی در کنار آن نوعی نگاه نقادانه و عقلانی وجود داشت. به‌تدریج آن شور و عواطف را از زبان و ذهنم خارج کردم و حتی از آن ایدئالیسم سیاسی نیز فاصله گرفتم و منتقد آن شدم. چراکه باور دارم اگر انسان بخواهد براساس آن ایدئال‌ها روی زمین عمل کند، دنیا را به بهشت تبدیل نمی‌کند، بلکه به جهنم می‌کشاند.

از این جهت تکلیفم روشن است، اما آن وجه نقادانه شریعتی به‌ویژه در مواجهه با متون دینی، همچنان برای من مفید و الهام‌بخش باقی مانده است. حتی اگر با شیوهی نقد او موافق نباشم، اما آن نگاه نقادانه، بسیار برایم راهگشا بود. البته که مبنای ذهنی شریعتی عقلانی بود. او وارد گفت‌وگو می‌شد، دیالوگ برقرار می‌کرد و سعی داشت اقتاع کند. هر چند در مواردی نیز متکلم‌وحده بود، اما همواره تلاش داشت که تأثیر متقاعدکننده بگذارد. مهم‌تر از همه آنکه، ما همیشه باید براساس امکانات‌مان داوری کنیم. اگر من آثار شریعتی را در آن فضای انقلابی نمی‌خواندم، آثار چه کسانی را باید مطالعه می‌کردم تا عاقل می‌شدم؟ مثلاً یادم هست که کتاب‌های آقای مصباح، زیاد منتشر می‌شدند و مجاهدین خلق در آن دوران موقعیت ویژه‌ای داشتند. البته آقای مطهری نیز در آن زمان بود و تا حدی فضا را تعدیل می‌کرد، اما نهایتاً توان جذب جوانان را در آن مقطع نداشت.

«این شرایط برای کسی بود که علقه‌های مذهبی هم داشت؟

اصلاً فرض را بر این بگیریم که مذهبی هم نبودم. مگر در بازار چیز دیگری وجود داشت؟ یا چریک‌های فدایی بودند، یا حزب توده، یا پیکار، یا فرقان یا فداییان اسلام. به هر حال آن دوران، دوران عادی‌ای نبود که بتوان با آرامش تصمیم گرفت؛ از هر طرف افراط در کمین بود. درست است جهت‌گیری مذهبی و زمینه‌هایی داشتم، اما شاید اگر دکتر شریعتی نبود، مثلاً به‌واسطه‌ی رگه‌های پرنسگ فقر و بیچارگی که در زندگی‌مان وجود داشت، ممکن بود به‌سمت جریان‌های چپ و کمونیستی متمایل شوم. درهر حال، همه این‌ها امکان‌پذیر بود. در مجموع دکتر شریعتی برای کسی که خود نیز تمایل به اندیشیدن داشت، نمی‌خواست در یک وضعیت ثابت و بسته باقی بماند و خودش را فاسیل و متعصب کند، بسیار کمک‌کننده بود.

«مشخصاً منظورم خویش شریعتی از شخصیت امام حسین(ع) است. حالا که از دوران نوجوانی تا امروز، به‌صورت جدی‌تری به موضوع فکر کرده‌اید، چه وجهی از امام حسین(ع) شما را به ایشان پیوند داده و هنوز هم برایتان مهم‌ترین و بارزترین است؟

ببینید، این مسئله دو جنبه دارد. یکی، جنبه شخصی است. برای من درمقام انسانی که نگاهی ویژه به جهان دارد و برای حفظ شرافت و بزرگواری خویش دست به چنان فداکاری‌ای می‌زند، بسیار بزرگ، قابل احترام و الهام‌بخش است. جنبه دوم، وجه تاریخی است؛ یعنی آن‌چه به هویت تاریخی ما

ایرانیان باز می‌گردد.

ببینید، هر ملتى دارای هویت‌های خاص خود است و بدون شناخت تاریخی از آن، نمی‌توان در جهان امروز عرض‌اندام کرد؛ مگر آنکه بخواهید به‌سادگی دنباله‌رو و مقلد صرف باشید. الان تصور می‌شود که می‌توان مدرنیته را از جایی برداشت و اینجا نشانند و فردا به‌سادگی «مدرن» شد! درحالی‌که چنین چیزی اساساً امکان‌پذیر نیست، اگر قرار است مدرن شویم، باید با اتکا به ریشه‌ها و از طریق تعامل و گفت‌وگو با آن‌ها،

استناد به سخنان بی‌پایه و گاه مهمل و بی‌مایه که هر سال نیز پرشمارتر می‌شود، نقدهایی عجیب و غریب مطرح می‌کنند. درصورتی‌که اگر به نفس آنچه حسین‌بن‌علی، به‌عنوان یک انسان و نه صرفاً یک شخصیت مذهبی انجام داد، توجه کنیم، درس‌های او به کار هر کسی می‌آید. از این منظر، به نظر من لازم است که خوانش هیتنی و مداحانه که روز به‌روز گسترش می‌یابد، مورد نقد قرار گیرد.

بزرگی امام حسین، از همان ابتدا نمایان است. مسئله برای او حفظ شأن انسانی است. خودش انسان بسیار بزرگی است؛ خودآگاهی بالایی دارد. از او روایات و احادیث زیادی نقل نشده، اما همان یک جمله که می‌گوید «خدا بزرگ است و کارهای بزرگ را دوست دارد و از کارهای حقیر بیزار است»، برای فهم نگاه او کافی است. همان‌جا هم که می‌گوید «اگر دین ندارید، لااقل آزاده باشید»، فهم خود را از دین عملاً توضیح داده است. یعنی در نظر او دینداری حتی از آزادی نیز آزادانه‌تر است.

دینداری در نگاه او، امری است که شما را به حفظ اصول انسانی مقید می‌کند. اما اگر کسی حتی از این هم بر خوردار نباشد، لااقل باید آزادیگی را در خود حفظ کند. این را به‌عنوان حداقل معیار انسانی بیان می‌کنند. بر خورده‌ای امام حسین(ع) نیز از همان ابتدا هیچ نسبتی با آنچه امروز بر خی نقل می‌کنند، ندارد. ببینید او چقدر خیر خواه و سلیم‌النفس است. او حتی هنگامی که خبر مرگ معاویه را از زبان حاکم مدینه می‌شنود، برایش طلب رحمت می‌کند. زمانی که از آشتی مروان‌بن‌حکم با حاکم مدینه مطلع می‌شود، چون این دو با یکدیگر اختلاف داشته‌اند، ابراز خوشحالی می‌کند و می‌گوید، خدا می‌انسان صلح برقرار کند. مسیر گفت‌وگوهایش چنین است، مگر آنجا که پای شرافت انسانی‌اش به خطر می‌افتد؛ در آن جا واکنش نشان می‌دهد. با حاکم مکه نیز چنین است. در نامه‌اش می‌نویسد اگر حسن نیت داری، خدا رحمتت کند. صریحاً بیان می‌کند که قصد جنگ ندارد، بلکه بقیه با او سر جنگ دارند. چندین بار مکاتبه و گفت‌وگو می‌کند. این از مسلمات است که او را دعوت کرده بودند و زمانی هم که می‌فهمد طرفداران و دعوت‌کنندگان از حمایت از او پشیمان شده‌اند، می‌گوید باز می‌گردم، اما در نهایت، دشمنی کینه‌توز پیش‌رویش قرار دارد که او را در یک دوراهی تنگ یا شرافت قرار داد. مهم‌تر از همه، امام حسین(ع) جایگاهش یک شهروند محکوم است، نه یک مقام حاکم. اصلاً در مقام اداره دولت یا فرماندهی نظامی نبود. پیامی که صادر می‌کند این است که اگر انسان هستید، شرافت شخصی‌تان را حفظ کنید. نمی‌گوید برای دین، با همه چنجنگد تا همه چیز به باد رود. می‌گوید شرافت خود را حفظ کنید. آنچه امام حسین(ع) انجام داد، از منظر تحلیلی دست‌کم در خوانش کلامی شیعی باید با کنش امام حسن هم هماهنگ باشد. امام حسن، با وجود نقدهایی که در تاریخ به صلح‌نامه‌اش وارد شده، به آن پایبند ماند. امام حسین(ع) نیز پس از وفات برادرش و مرگ معاویه، به پیمان وفادار ماند. در اینجا فهم منطق موقعیت بسیار مهم است. صلح امام حسن از موضع یک حاکم است چون می‌خواهد جامعه را حفظ کند، پایداری حسین از موضع یک انسان فاقد جایگاه حکومتی است و می‌خواهد شرافت خود را حفظ کند. مرز این دو روشن است و چنانچه با هم خلط شود، سبب گمراهی می‌شود.

آنچه بعدها به واقعه کربلا افزوده شد، ابتدا از انواع خرافه‌ها، داستان‌های غیر واقعی، لشکر اجنه و... بود که این واقعه را از مسیر طبیعی خود خارج کرد. در عمر ما اما عده‌ای آمدند و موضوع را خوانش انقلابی براساس انقلاب‌های مرسوم در جهان جدید کردند. از دهه ۴۰ به‌بعد، ما شاهد خوانش‌های جدیدی هستیم که به‌نوعی با فضای انقلابی آن دوران پیوند خورده‌اند. مرحوم شریعتی، مجاهدین خلق و اعضای نهضت آزادی، امام حسین(ع) و عموم روحانیون مبارز حسین را در قالب یک شخصیت انقلابی در چارچوب مفاهیم مبارزه سیاسی جدید که ابتدا به‌ساکن علم قیام برافراشت، معرفی کردند.

اما واقعیت تاریخی از اینجا آغاز نمی‌شود. امام حسین(ع) از ابتدا در موضع دفاعی قرار داشت. زمانی که احساس می‌کند ممکن است در شهر ترور شود، به سمت کوفه می‌رود، اما در میان راه متوجه می‌شود شرایط در کوفه از کنترل خارج شده و دشمنانش بر آنجا مسلط شده‌اند. درباره رفتن به سمت کوفه، گاه انسان احساس می‌کند انگار نیرویی فوق طبیعی او را به آن سو کشانده است.

«شما در کتاب از خواب پیامبر هم که دیده بودند، نوشته‌اید!

بله. به نظر می‌رسد بسیار مؤثر بوده است. چراکه از همان روزی که بحث رفتن به کوفه مطرح شد و نامه‌های دعوت از آنجا رسید، بزرگان و چهره‌های مکه و مدینه، از ابن عباس گرفته تا عبد‌الله‌بن جعفر و محمدين حنفیه برادر ناتنی ایشان، از اوضاع و شرایط آگاه بودند. اینها شناخت خوبی از کوفه داشتند و باتوجه به جو حاکم بر این شهر در دوران امام حسن، تحولات پس از تسلط معاویه و شکل‌گیری باندهای نفوذ در آن، اطلاعات کافی از آنچه در انتظار بود را داشتند و با اصرار از حسین خواستند که به سمت آن شهر نرود. با این حال ما احتمالاً هرگز به‌طور دقیق درک نخواهیم کرد چه شد که امام حسین(ع) به آن سمت رفت. به نظر می‌رسد همان رؤیای کنار قبر پیامبر در این ماجرا مؤثر بوده است.

«شیوه شما در ارائه روایت، شباهت‌هایی دارد با آنچه در برخی آثار هنری معاصر دیده‌ایم. به‌خصوص دیالوگ‌هایی ارائه‌شده که گویی کاملاً مستند و دقیق‌اند. چقدر صحت و سقم این دیالوگ‌ها که جزئیات

